



نشستہاں جلسہ از سلسلہ جلسات نقد کتاب

معرفی و نقد کتاب «درآمدی بر فقه اخلاق»

مؤلف کتاب: حجت الاسلام دکتر امیر غنوی

ناقد محترم: رضا حبیبی

۱۵ بهمن ماه ۱۳۹۷

به قلم: فاطمہ شریفیان

آقای غنوی:

از دوستان تشکر می‌کنم که فضایی را فراهم کردند تا در جوی دوستانه به مباحثی پرداخته شود که سابقه زیادی ندارند تا دوستان علاقه‌مند انگیزه بیشتری برای تأمل و حرکت در این زمینه‌ها پیدا کنند. امیدوارم گفتگوی امروز من و برادر عزیزم، آقای حبیبی، گفتگوی مفیدی باشد.

پیشینه کتاب

کتاب در آمدی بر فقه الاخلاق در حقیقت از جهتی برای خود من یک اتفاق بود، چون شروع کار من راجع به نظام اخلاقی اسلام بود. در دوره‌ای، نوشته‌های جدا جدا و به صورت مقالات می‌نوشتیم و در جمع بزرگی نقد می‌شد. بعد از آن، در مقطعی پیشنهاد شد مطالبی را که داریم به چاپ برسانیم و سعی کردیم آن را در قالبی ارائه دهیم که مجموعه منظمی هم در اختیار دیگران قرار دهیم.

این مجموعه کتاب فعلاً ۶ قسمت است؛ قسمت اول که حالت مقدمه دارد و همین کتاب در آمدی بر فقه الاخلاق است که در حقیقت تأسیس یک روال تازه، ترسیم یک فضای نو و تعیین یک چارچوب است برای بحث‌های فقه‌الاخلاق. بعد از این کارهای فقه‌الاخلاق شروع شد و در زمینه نظام اخلاقی اسلام متمرکز شدیم. تا اکنون ۴ جزء این مجموعه تکمیل و تحویل داده شده است، یک بخش آن چاپ شده و مابقی هم در صف چاپ است.

پیشینه بحث و طرح مسأله کتاب

فقه الاخلاق بحثی است که شاید سال‌ها در ذهن خیلی‌ها بوده و علتش هم این بوده که همه احساس می‌کردند در عرصه آموزه‌های دینی تمرکز خاصی بر حوزه احکام و مقایسه میان متون پیدا کردیم در صورتی که منابعی که در اختیار داریم (قرآن و روایات) نشان می‌داد بحث بزرگی از این آموزه‌ها مورد توجه ویژه نبودند. اگر نوشته‌ها و گفته‌های بزرگان قدیم را مرور کرده باشید شاید به این مسأله توجه کرده باشید، خیلی‌ها این نکته را به عنوان نقد گفته‌اند. ولی این که چه طور می‌شود کار تازه‌ای را برای این فضاها شروع کرد، همیشه مورد سؤال بوده است.

در این زمینه چند مشکل هم خیلی خودنمایی می‌کرده است. مشکل اول این است که رشد طبیعی فقه در حوزه احکام، طی قرون و اعصار رخ داده است، شما اگر کتاب‌های اولیه در این زمینه را مرور کنید (البته آن کتاب‌هایی که به دست ما رسیده است چون خیلی از آن کتاب‌ها از بین رفته) تا امروز خیلی روند رو به جلویی را در حوزه احکام

می‌بینید، هرچند در حوزه احکام هم به خاطر فاصله فقه ما از فضای حکومت، و فاصله حوزه‌های ما از فضای گفتگوهای امروزی، حتی میان فقه احکام در ادبیات حوزه و نیازها و پرسش‌هایی که امروزه باید یک مکتب و یک نظام محقق شده در بیرون جوابگوی آن باشد، فاصله زیادی افتاده است. به خاطر همین در این سال‌ها هم حوزه فقه احکام هم کم فحش نخوره و کم مطالبه به خودش ندیده است، تا حدی هم حق دارند. ولی واقعش این است که فقهای ما تا قدری قبل از انقلاب، شاید تصویری نداشتند از این که روزی این مجموعه به دستشان می‌آید و باید پاسخگوی سؤالات دیگران باشند، و به خاطر همین حتی حوزه فقه احکام هم در این چهل سال، اگرچه رشد زیادی کرده که قابل قیاس با قبل از انقلاب نیست، ولی هنوز فاصله زیادی دارد با آنچه که باید باشد.

در حوزه‌هایی مثل فقه اخلاق، اوضاع بدتر از این است، از آن جهت که آن رشد طبیعی که در فقه احکام رخ داده، در فقه اخلاق اصلاً شکل نگرفته. تا زمان خواجه نصیر شاهد این هستیم که کتاب‌هایی که تحت عنوان اخلاق نوشته می‌شود، عمدتاً متأثر از حکمت یونان‌اند یا به نحوی متأثر از مطالبی هستند که در هند تحت عنوان عرفان مطرح بوده است، و گاهی هم از ادبیات اخلاقی ایرانیان متأثر بوده‌اند. ولی در عرصه تأمل و تفقه در آموزه‌های اخلاقی در همان زمان هم، موجودی کمی داشتیم. از زمان خواجه به بعد حتی موجودی ما محدودتر هم می‌شود، چون با تلفیقی که خواجه انجام می‌دهد و نظم تازه‌ای که ایجاد می‌کند، و دعاها را به شکلی، چه در حوزه اخلاق و چه در دعوی بین کلام و فلسفه، به نحوی حل و فصل می‌کند، می‌بینید از زمان خواجه به بعد بیشتر شاهد تکراریم و تغییرات جزئی در ادبیات و مطالب گذشته را می‌بینیم. این دغدغه نقطه آغاز این کار بوده.

ساختار کتاب

در این کار اسلوبی را که من برای ارائه مطلب و تحقیق انتخاب کردم این بوده که ابتدا تأملی داشته باشم در آن مبانی که مورد نیاز این فضا است. سپس آسیب‌شناسی اتفاقی که در این قرون و اعصار برای ما در حوزه‌های مختلف فقه پیش آمده، بررسی شده است. ابتدا راجع به خود فقه و تفقه بحث کردم که آیا اصلاً می‌شود چنین عرصه تازه‌ای را به فقه افزود و آیا مبانی دینی و موجودی روایات ما چنین اقتضایی دارد یا نه. بعد در بخشی تحت عنوان جلوه‌های فقه، به جلوه‌ها و جنبه‌های متنوع دریافت از متون دینی پرداختم که پیش از این در نوشته‌های اساتید ما سابقه داشته البته این نوشته تغییر زیادی داشته است. و در ادامه شروع کردم به این که از نظر تاریخی این فضا چگونه ایجاد شده است. منظور من از تاریخی صرفاً بررسی کتاب‌ها و نوشته‌های موجود نیست، پشت سر آن، مجموعه نوشته‌هایی هست که تقریباً مقدار خیلی کمی از آن برای امروز ما باقی مانده ولی از عناوین و توضیحاتی که رجالیین و فهرست‌نویسان

راجع به این کتاب‌ها دادند، تقریباً می‌توان حدس زد که آن زمان نسبت به تفقه چه فضایی داشتیم. حتی آن طرف‌تر هم رفته‌ایم و این مسأله را بررسی کردیم که تفقه در زمان رسول خدا چگونه در مخاطبان شکل گرفته، و چه فرآیند تربیتی و آموزشی طی شده تا آن افراد ساده و بسیط و متعلق به یک فرهنگ خیلی ساده، به این برسند که بتوانند از کلمات کسانی مانند ابوذر به عنوان یک حکیم استفاده کنید، و از آدم‌هایی که به متر و اندازه ما نمی‌توان درجه بالای فرهنگی برای آن‌ها قائل شد، در حد حکمای بزرگ، مطالب اخلاقی صادر می‌شود. این گفتگویی بوده بیشتر مبتنی بر قرآن و روایات که ادامه‌اش آمده به عصر معصومین، و نوشته‌ها و گفته‌هایی که از معصومین یا از اصحابشان صادر شده است. و بعد هم سعی کردم این را به بحث اخلاق محدود نکنم. می‌توانم بگویم عرصه‌هایی که بیشتر روی آن‌ها کار شده، سه عرصه بوده؛ یک عرصه خیلی پرکار است که بحث احکام است، یک عرصه محدودتر است و حوزه کلام است، و یک عرصه هم هست که خیلی نزار و محدود بوده و آن هم حوزه اخلاق است. سعی کردم ترسیم کنم که چه در دوره معصومین و چه پس از غیبت حضرت حجت برای این عرصه‌ها تا امروز چه اتفاقی افتاده.

در ادامه مشخص شده که در عصر جدید و در فضای حکومت دینی با چه مسائلی مواجهیم و چه کاستی‌هایی را حس می‌کنیم. این ما را رسانده به بحثی که اینجا تحت عنوان «عرصه‌های مغفول» از آن گفتگو کردم.

در ادامه، به فکر کار تأسیسی افتادم که اگر بخواهیم مشکل را حل کنیم، چه باید بکنیم، در دو فصل به این موضوع پرداخته شده، اول از حیث مبانی استنباط و دوم چگونگی استنباط. در عرصه مبانی استنباط، یکی از عناصر بسیار مهم، گفتگوهای بود که در اصول فقه داریم و اینجا سعی شده چند کار انجام شود. یکی این که یک تقویب دوباره از اصول فقه دهیم، این تقویب مقداری حساب و کتاب این است که چه چیزی باید در اصول باشد، و چه مباحثی نباید در اصول فقه احکام مطرح شود. چون مشکل بزرگ در عرصه اصول این است که به خاطر اطناب و تطویلی که در مباحث بوده، خیلی از اوقات این که چه مسئله‌ای باید در اصول بیاید و جای چه مسأله‌ای اینجا نیست، چندان وضعیت مناسبی ندارد، در حدی که بعضی آقایان ادعا می‌کنند ۸۰٪ مطالبی که در کفایه هست، در فقه کاربرد ندارد یا لااقل در حدی پر کاربرد نیست که نیاز باشد در اصول به صورت مستقل گفتگو شود.

از این جا به بعد تأسیس حوزه‌ای مربوط به حوزه اخلاق شروع شده. گفتیم این بحث‌ها مربوط به فقه احکام بوده، اصول هم اصول فقه احکام است، حال اگر بخواهیم اصول فقه اخلاق را داشته باشیم، باید چه افزوده‌ها و چه کاهش‌هایی را در اصول موجود ایجاد کنیم، این هم بحث دیگری بوده که به صورت کوتاه آمده اما خیلی زمان برده. این جا چارچوب و مجموعه پرسش‌هایی در تقریباً صد صفحه مطرح شده و اصول فقه اخلاق ترسیم شده است، که

اصلاً به معنای طرح کامل اصول فقه اخلاق نیست، خیلی از اوقات فقه طرح مسأله شده و یک یا دو راه حل و جواب کلی داده شده. و بعضی از دوستان بخش‌های طراحی شده را، موضوع تحقیقات مفصلی قرار دادند که در حال حاضر هم در حال بحث و گفتگو راجع به آن هستیم.

فصل آخر به فقه اخلاق اختصاص دارد که گویی می‌خواهیم علم تازه‌ای را تأسیس کنیم و باید از سلسله‌ای سؤالات مشخص عبور کنیم؛ چستی، نیاز، حوزه جستجو، زاویه‌ای که این موضوع در علم می‌گیرد، جایگاه فقه اخلاق در میان معارف و بقیه حوزه‌های علمی و نسبتش با آن‌ها در بخش‌های متعدد، مورد گفتگو قرار گرفته است. و در نهایت هم راجع به روش تحقیق، گفتگوهایی شده که چند گفتار را به خودش اختصاص داده است.

در حوزه اخلاق مشکل‌مان خیلی بیشتر است نسبت به حوزه احکام، یکی از این جهت که ادبیات و تحقیقات کافی که در این زمینه لازم دارید، نیست و مشکل بزرگتر این است که حتی مدارکی هم که مورد نیاز است، تنظیم نشده. در فقه احکام دوره‌ای داریم که به تدریج مدارک حول مسائلی جمع می‌شوند، مثلاً شیخ مفید مقلد می‌نویسد که فتاوی و نظراتش است، شیخ طوسی، شاگردش، مدارک فرمایش استادش را می‌نویسد، تهذیب شکل می‌گیرد، بعد از تهذیب ادله‌ای را که با هم برخورد دارند، جدا می‌کند، استبصار شکل می‌گیرد، شیخ صدوق رساله خود را به زبان روایات می‌نویسد یعنی حول فتاوی او روایات گردآوری می‌شود و این آرام آرام پربار و پربارتر می‌شود، تا به جایی می‌رسد که شما امروز اگر سؤالی قدیمی در فقه احکام داشته باشید، باب‌های مشخصی در وسائل یا مستدرک هست که می‌توانید روایات مربوط را در آن‌ها پیدا کنید. قرن‌ها زمان برده تا به این جا رسیده ولی در حوزه اخلاق اصلاً با چنین وضعیتی مواجه نیستید. و این که چه طور این‌ها باید گردآوری شوند و چه طور ادبیات قدیم و گفتگوهایی که در برابر سؤالات گذشته شکل گرفته، قرار است به نیازهای امروز پاسخگو باشند، بحث مفصلی است که در این بخش آمده است.

در نهایت هم بحث از مدارک و منابع فقه اخلاق، و دورنمای آینده فقه اخلاق شده است. و همچنین بحث بسیار مهم مسأله‌شناسی در حوزه علم اخلاق که حدوداً مشخص کند ما وقتی در حوزه فقه اخلاق وارد می‌شویم، به چه عرصه‌هایی از پرسش‌های اخلاقی توجه داریم و می‌توانیم راجع به آن‌ها گفتگو داشته باشیم. این تصویری کلی از تمام بحث بود که عرضه داشتم، انشاءالله در گفتگوی با آقای حبیبی هم توضیحات بیشتر ارائه می‌شود.

پرسش حضار: تألیف کتاب چه قدر طول کشید؟

آقای غنوی: یکی از دوستانی که اینجا نیست به شوخی به من می گفتند هر تحقیقی که در گذشته کردی را در این کتاب جا دادی. از یک طرف درست است ولی ایشان به یک نکته توجه نداشت که گاهی یک مسأله ذهن آدم را به خودش مشغول می کند و شما سال ها روی آن کار می کنی، و در نهایت حاصل این سال ها کار را گرد هم می آوری. شاید من از بیست و شش سالگی کارهای مختلفی کرده بودم که این نوشته و نوشته های بعدی این بحث، جمع آوری آن ها است.

آقای حبیبی:

صحبت در مورد این کتاب زیاد است، نه این که همه نقد باشد، بخشی از صحبت، پرسش و باز کردن زمینه است برای بسط برخی از مباحث که خیلی به اجمال در این جا مطرح شده. قبل از شروع بحث لازم است نکته ای را عرض کنم؛ من از یک مقطع تاریخی به بعد، به جد تصمیم گرفتم در حوزه اخلاق، و اخلاق و تربیت توأمان کار کنم، و قبل از این که آقای غنوی وارد این عرصه شوند، احساس غربت شدید به ما دست می داد و گاهی حتی تردید داشتیم که آیا واقعاً درست به این عرصه ورود پیدا می کنیم. وقتی متوجه شدم که ایشان به این عرصه وارد شدند، برای ما موجب آرامش و دلگرمی بود، و انگیزه پی گیری این مباحث به صورت جدی، برای ما بیشتر شد، مخصوصاً وقتی متوجه شدیم که زاویه ورود ایشان، زاویه ای است که آن را خطیر می دانستیم. همین ها موجب شد مطالعات و تألیفات خودم را به سمت فقه اخلاق ببرم، هر چند آثاری که از بنده به چاپ رسیده، حالت کتاب درسی دارد و کتب درسی مختصاتی دارد از جمله این که اجازه میدان داری ندادی و باید چارچوب و حجم مشخص شده رعایت شود. ولی حوزه تدریس بنده بیشتر متمرکز بر فقه اخلاق و فقه تربیت است. اما همان طور که عرض کردم در نگارش درسی نتوانستم خیلی خوب ورود پیدا کنم چون هنوز زمینه ورود علمی رسمی درسی به فقه اخلاق را نتوانستیم فراهم کنیم. به هر حال ورود آقای غنوی به این عرصه برای ما نقطه امید است که بتوانیم واقعاً فارغ از مباحث معمولی، به صورت وسیع به مباحث بنیادی تر پردازیم.

این عرصه عرصه ای است که شما نمی توانید ملاحظیات استاد-شاگردی را بکنید و کسی که به این حوزه ورود پیدا می کند، سؤال مند وارد می شود، پس طبیعتاً چالش هایی را به دنبال می آورد، باید تعیین تکلیف کنید مباحثی در مورد رابطه فقه و اخلاق، یا اصول فقه و اخلاق، یا عرصه هایی که برای فقه و اخلاق رقم زده می شود، آیا واقعاً قابل قبول است یا نیست.

در مورد این کتاب دو جور می‌توان بحث کرد؛ اول به شکل صوری، البته نه به معنایی سطحی، یعنی برخورد با کتاب با سؤالاتی مانند: این کتاب در مورد چیست؟ هدف کتاب چیست؟ و آیا مؤلف به هدف مورد نظر رسیده است یا خیر؟ قسم دیگر مواجهه این است که وارد مباحث محتوایی شویم.

پرسش اول این است که هدف این کتاب چیست و استاد در این کتاب چه کاری خواستند انجام دهند؟ این پرسش، پرسشی مهم است و به این برمی‌گردد که کتاب وارد عرصه‌های بسیار وسیعی شده است، از این جا دو سؤال دیگر پیش می‌آید که آیا در این کتاب این همه نوآوری صورت گرفته؟ پرسش بعدی این است که آیا یک کتاب ظرفیت این همه نوآوری را دارد؟ و آیا می‌توان در یک کتاب این همه نوآوری را گزارش کرد؟ نوآوری‌های زیاد این کتاب باعث شده که با صرف توصیف مواجه شوید، و عباراتی مانند «این گونه است» یا «تأثیر پذیرفته است» به کرات در کتاب به چشم می‌خورد. مثلاً در بحث تأثیرپذیری اندیشمندان از اخلاق یونانی، گفته شده «در این موارد تأثیر پذیرفته است» ولی آدرس یا مستندی نیامده، اگر حداقل یک مورد تأثیرپذیری، برجسته و به نمایش گذاشته می‌شد، می‌توانست برای ما ملموس تر شود. بنابراین هدف کتاب چیست؟ خواسته ترسیمی جغرافیایی از مباحث فقه اخلاق به ما بدهد؟ یا خواسته گزارشی از حجم مطالعاتی که استاد داشته و خیلی از آن‌ها هنوز منتشر نشده است و در این جا وعده داده می‌شود که در آینده منتشر می‌شود، به خواننده بدهد؟ در مطالعه کتاب احساس می‌کردم اگر کسی با پشت صحنه کارهای ایشان آشنا نباشد، دچار سوء تفاهم می‌شود و احساس می‌شود بیانی‌ای از ادعاها است. البته در بعضی قسمت‌ها قضیه برعکس است و به نظر می‌رسد تعادل از طرف دیگر رعایت نشده، مثلاً در بحث اخلاق در قرآن و نقطه آغاز فقه اخلاق، به چند مورد ورود شده و خواستند نحوه مواجهه اخلاق با قرآن و نحوه مواجهه ما با قرآن در حوزه آموزه‌های اخلاقی را ترسیم کنند که ویژگی خاصی دارد و مانند نحوه مواجهه ما با فقه احکام نیست، چه اشکالی داشت اینجا به یک مورد اشاره می‌شد و در بخش‌های دیگری هم از این موارد بیان می‌شد تا رویکرد بیشتر حالت تحلیلی پیدا کند.

نکته بعد هم ناظر به هدف است. در بعضی بخش‌ها گزارش‌های مفصلی داده شده؛ مثلاً در مورد سیر تطور فقه، یا در مورد اصول و دوره‌ها بحث شده، من با اصل این مسأله مشکل ندارم ولی در این بخش‌ها ربط این بحث‌ها به فقه اخلاق مشخص نیست و در این قسمت‌ها هیچ اشاره‌ای هم نشده، شاید در جای دیگری ارجاع داده شده باشد. آیا چون مطالب مفیدی بوده، بیان شده؟ یا می‌خواستید بگویید سیر تطور فقه انعکاسش در سیر مواجهه با فقه اخلاق هم این تأثیرات را داشته. وقتی این حجم از مطالب هست، یا ارتباطش معلوم شود یا اگر واقعاً نتوانستیم ارتباطش را مشخص کنیم، مطالب را کم کنیم و مباحث مرتبط را بیشتر تبیین کنیم.

نکاتی که تا اینجا بیان شد نکات شکلی بود، چند نکته محتوایی هم بیان می‌کنم. نسبت میان فقه و اخلاق جزء اولین بحث‌ها است، بلاخره نسبت فقه و اخلاق چیست؟ صرف نظر از این که بگوییم اصول هم قابل استفاده است، چون عملاً در حوزه فقه اخلاق دو مسأله خود را خیلی برجسته نشان می‌دهد؛ یکی این که بلاخره ما برای ورود به بحث استنباط گزاره‌های اخلاقی، چارچوب و قاعده داریم یا نداریم. یک دغدغه این است که این مسأله را حل کنید، چون اگر چارچوب و قاعده نداشته باشید، می‌شود جنگلی از فضای تأملات و هر کس هم راه خودش را می‌رود یعنی از حالت ظابطه‌مند خارج می‌شود. این را از چه راهی انجام می‌دهند؟ از راه تحلیل نسبت اصول فقه با فقه و بعد هم با اخلاق که این قضیه را حل کنند و اتفاقاً یکی از راه‌هایی که می‌شود از اصول موجد استفاده کرد در همان رابطه نسبت سنجی بین فقه و اخلاق خودش را نشان می‌دهد. ولی خودش یک بحث مستقل است که آیا ما ضابطه‌هایی برای تأملات اخلاقی داریم یا نداریم، باید تأسیس کنیم یا از همین موجودی باید استفاده کنیم، این بحث جدایی است و می‌تواند فصلی را به خودش اختصاص دهد. دیدم در کتاب ورود خیلی خوبی صورت گرفته ولی مسأله به این شکل و به شکل یک دغدغه طرح نشده است.

یک مسأله دیگر این که اگر از حالت قواعد پیش از ورود به مباحث اخلاقی بگذریم، کار فقیه احکامی با کار فقیه اخلاقی چه تفاوتی دارد؟ مسائلشان یکسان است یا نیست، نقطه اشتراکشان کجاست؟ این مسأله هنوز جزء مسائل بسیار جدی است و به نظر من مرزبندی‌ها ساده نیست، یعنی در بعضی شرایط واقعاً با تداخل مواجه می‌شوید مثل غیبت و دروغ که جوارح و جوانح کاملاً به هم آمیخته می‌شوند، در بعضی موارد هم می‌توان تفکیک کرد مانند تواضع یا حسد. اگر تبیین خوبی صورت نگیرد، مرز میان فقه و اخلاق هم آمیخته می‌شود. من در این کتاب این بحث را خیلی پررنگ ندیدم البته تفاوت‌هایی بیان شده.

این نکته را عرض کنم که فهرست تفاوت‌هایی که برای فقه و اخلاق می‌گویند عبارت است از: تمایز به موضوع (موضوع فقه فعل است و موضوع اخلاق ملکه)، تمایز به محمول (در فقه، محمولات احکام پنج‌گانه است و محمول در اخلاق، حسن و قبح است) و تمایز به روش. ولی در این کتاب نگاه‌های دیگری ارائه شده از جمله این که ما در حوزه فقه خیلی به ملاک‌های احکام دسترسی نداریم ولی در حوزه اخلاق به ملاک‌ها دسترسی داریم (این یک وجه تمایز نسبتاً پررنگ مطرح شده است). حال آیا این واقعاً می‌تواند تمایزبخش باشد؟ ما از اخلاق انتظار چه خروجی‌ای داریم؟ خروجی دستورالعملی یا تبیینی؟ اگر خروجی تبیینی می‌خواهیم، بله در فقه چون به ملاک‌ها دسترسی نداریم، صرفاً به دستورالعمل‌ها دست پیدا می‌کنیم، یعنی می‌گوییم تفاوت فقه با اخلاق این است که در فقه صرفاً به هنجارها و دستورها دسترسی پیدا می‌کنید، در اخلاق علاوه بر اینکه بر دستورها دسترسی پیدا می‌کنید، به علت و تبیین این که

چرا این عمل باید انجام شود، نیز دسترسی پیدا می‌کنید. این که این مسأله چقدر می‌تواند تمایزبخش باشد جای بحث دارد. جالب‌تر این که در بخش دیگری ادعا خیلی پررنگ‌تر مطرح شده است با این بیان که به بسیاری از ملاک‌های ارزش‌های اخلاقی دسترسی داریم. به نظرم چون از کلمه "بسیار" استفاده کردند، بهتر بود چند مورد را لیست می‌کردند، به خصوص مواردی که تصور می‌شود ملاک ندارند. این بحث از آن جهت خیلی مهم است که استاد در بحث از حجت و خبر واحد، می‌خواهند مسیری برای جبران سند هم درست کنند، از آن طرف هم ادعایی صورت گرفته که "خیلی" از روایات ما دچار ضعف سند هستند و باز هم از کلمه خیلی و بسیار استفاده شده و به نظر اگر روی این تعبیرها هم تأملی شود، خوب است. به هر حال اگر این طور باشد که ما به ملاک دسترسی داریم و این ملاک هم با عقل قابل تحلیل است و نسبت‌ها قابل سنجش است و این قرار است به کمک ما بیاید و باب منبع را برای ما وسیع‌تر کند. خلاصه حرف من این است که آیا این که در اخلاق دسترسی به ملاک‌ها داریم ولی در فقه دسترسی نداریم، می‌تواند وجه تمایز قابل توجهی باشد که بتوان با اتکا بر آن، دو دانش مرزبندی شده درست کرد؟

یک وجه تمایز دیگر که بیان شده، بحث ارزش‌گذاری است و بیان می‌شود که در اخلاق در مقام ارزش‌گذاری هستیم ولی در فقه هنجار و توصیه ارائه می‌شود. عبارت «ارزش‌گذاری» در ادبیات جدید وارد فضای فکری ما شده است و جزء عناوین مبهمی است. ارزش دقیقاً معادل چیست؟ معادل حسن و قبح است؟ چه نسبتی با حسن و قبح دارد؟ چه نسبتی با فایده دارد؟

در ورود به مباحث اصول، طرح جدید و چارچوب جدیدی ارائه شده ولی اگر به چند نکته توجه بیشتری می‌شد، به نظرم می‌توانست نظرها را بیشتر جلب کند. مثلاً در بحث شهرت، اشاره شده که کاربرد ندارد، حرف درستی هم هست، ولی کدام شهرت؟ شهرت روایی یا فتوایی؟ شهرت روایی که نمی‌تواند باشد چون در یک وادی دیگر می‌رود. چرا شهرت فتوایی؟ چون اساساً حوزه فقه به سمت تولید فتوا نرفته و فتوا هم انقدر طول و عرض پیدا کند که بدون این که ما دسترسی به سند فتوا داشته باشیم، فتوایی تولید شود. به نظرم اگر در جاهایی به لم این بحث‌ها اشاره‌ای می‌شد، می‌توانست ذهن تحلیل‌گری به خواننده بدهد که وقتی به نسبت اصول با اخلاق فکر می‌کند، کلیدها دستش بیاید که چگونه نسبت‌ها برقرار می‌شود. یا جایی قواعد اصولی ذکر شده و وارد یک سری اصولی شده که این اصول واقعاً به عنوان اصول پذیرفته شده نیست، از این عناوین پرتکرار، اینجا سؤال من این بود که ما در مقام ارزیابی چه چیزی هستیم؟ نسبت اصول موجود با فقه؟ یا نسبت اصولی که باید باشد و شکل بگیرد؟

شهید صدر تفکیک انتزاعی جالبی را در بحث عام و خاص مطلق و مقید با بحث نسب ادله تعارض الادله انجام دادند و تلاش هم کردند تعارض‌های بدوی را هم به گونه‌ای احاله بدهند به بحث تعارض‌الادله (جلد ۷). به لحاظ انتزاعی بحث‌های خوبی است ولی به نظر من شهید صدر با این کارشان هیچ کمکی نکردند و به شدت لطمه زدند به نحوه مواجهه مباحث اصولی ما و در نتیجه اصول فقه حتی حلقه ثالثه ایشان بسیار ضعیف‌تر از اصول فقه مرحوم مظفر است. سخن من این است که بلاخره سنت قدما در این بحث چه اشکالی داشت؟ چون استاد هم در این کتاب همین کار را کردند یعنی بحث عام و خاص یک بار در بحث ادله لفظی آمده و یک بار هم در نسب ادله، سخن من این است که بحث مطلق و مقید، و عام و خاص اگر قرار است در حوزه مباحث مربوط به تعارض مطرح شود و تعارض را وسیع‌تر از بدوی و مستقر بگیریم و هر دو را در یک جا جواب بدهیم، خوب یک جا این بحث را بررسی کنیم یا اگر قرار نیست، دقیقاً معلوم شود در این قسمت ادله لفظیه قرار است چه مباحثی مطرح شود؟ تا کجا؟ و با چه توجیهی؟ و اگر قسمتی به آن جا احاله داده می‌شود، با چه توجیهی؟ و تا چه اندازه؟

و آخرین نکته، در قسمت انواع اخلاق‌هایی که مطرح کردید، و یکی از آن‌ها علم النفس اخلاق بود، فکر کنم این معادل را متوجه نشدم، چون معادل انگلیسی هم که آمده، روان‌شناسی اخلاق معادل بهتری باشد و عبارت علم النفس اخلاقی معنا را خیلی خوب نمی‌رساند. به نظرم اگر به این عنوان نگاه دوباره‌ای شود که منظور چیست.

پرسش حضار: بعضی از اشکالاتی که آقای حبیبی بیان کردند، مبنایی بود، مثلاً همین اشکال که چرا شما دوست نداشتید بابتی بیاورید که فقه اخلاق زیرمجموعه فقه شریعت قرار بگیرد. به نظر من چیزی که در فقه تربیت هست، نگویند فقه اخلاق، آن حوزه بابتی از فقه شریعت قرار بگیرد.

در بحث فقه اخلاق در صفحه ۲۸۲ حضرت عالی تعریفی ارائه دادید: «فقه اخلاق حوزه‌ای معرفتی است که متکفل بررسی سؤالات کثیر اخلاقی و مشخص کردن نگاه و پاسخ اسلام به این سؤالات است». در یک حوزه معرفتی جدید نیاز به مسائل جدید داریم، در این کتاب مسائلی که ارائه شده مسائل فرااخلاق یا اخلاق هنجاری است، در عین حال که لازم است مسائل جدیدی ارائه شود.

پرسش دیگر این که در این کتاب این ادعا مطرح شده بود که روش تحقیق باعث می‌شود یک حوزه معرفتی جدیدی درست شود، من جایی ندیدم که روش تحقیق حوزه معرفتی جدیدی درست کند، غایت، مسأله، موضوع و محمول از جمله مواردی است که باعث تفاوت حوزه‌های معرفتی می‌شود.

آقای غنوی

فکر می‌کنم بعضی از توضیحاتی که ابتدای جلسه دادم، نشان می‌داد که چرا کتاب به این روال درآمده. عرض کردم که یک تجربه طولانی و بعد یک آسیب‌شناسی داشتم که من را به این جا رساند که ما چاره‌ای جز این نداریم که به یک حوزه تازه دانشی روی آوریم و نام آن را فقه اخلاق بگذاریم. سؤال دوست عزیز را هم همین جا جواب بدهم؛ اتفاقاً علوم به تفاوت روش‌ها هم متفاوت می‌شود. شما فتوحات ابن عربی را بخوانید راجع به معادن هم صحبت کرده است، شما به هیچ توضیحی بحث معادن را در عرفان نمی‌توانید جای دهید مگر این که بر اساس روش تفاوت قائل شوید. ما مسائل مشترک میان فلسفه و عرفان داریم، تفاوتشان در روش است، روش عرفان تکیه بر معرفت شهودی است و اگر چیزی در حوزه معادن هم دارد، می‌تواند بگوید. در فلسفه می‌توانید بر اساس روش نگاه کنید، اگر تفکر عقلانی است، خیلی از بحث‌هایی که خارجی‌ها هم به عنوان فلسفه می‌آورند، فلسفه است. می‌توانید بر اساس موضوع هم دسته‌بندی کنید، موضوع را عوارض وجود قرار دهید و شکل دیگری می‌شود. این تفکیک‌ها و تفاوت‌ها خیلی مهم نیست، بیشتر کاربردی است و بیشتر بسته به نیاز ما است.

در خصوص این که چرا کتاب این ترتیب را پیدا کرد و چرا بعضی مباحث بزرگ شده و بعضی کوچک، عرض کردم که احساس می‌کردم ابتدا باید تصویری از وضعیت فعلی فقه بدهم، فقه ما از دوره‌های گذشته شروع شده و تا امروز آمده و دو سه تجربه مهمش در حوزه احکام و کلام و اخلاق بوده. این‌ها را آوردم، حال ممکن است در بعضی قسمت‌ها حجم بحث به تناسب حجم مطالبی که بوده، زیاد شود. اگر بخواهم در مورد تاریخ فقه احکام تدریسی داشته باشم، مسلماً کوتاه‌تر خواهم گفت، ولی حجم مباحثی که این جا مطرح شده و تعداد نوشته‌ها زیاد است، همین در حجم تأثیرگذار است، ولی چون فقه اخلاق محدود بود، حجم مباحث خیلی زیاد نشد.

در خصوص تأسیس این حوزه دانشی هم بعد از آسیب‌شناسی و دیدن مشکل و عرصه‌های مغفول مشخص شده، تأسیسی سخن گفتم. من اعتقاد دارم اصول متکفل سه بحث کلی است، دلالت، نسبت‌الادله، و این در حوزه احکام و اخلاق مشترکات و تفاوت‌هایی دارد. اول برای این که نظم پیدا کند (که الان ندارد) ترتیبی برای اصول ارائه دادم که به ترتیب مرحوم شهید صدر نزدیک است و تفاوت‌هایی زیادی هم دارد. و بعد همین را پایه قرار دادم، یعنی در حقیقت سؤالات کلیدی و اصلی که اگر اصول دیگری هم بخواهیم برای اخلاق بنا کنیم، باید این‌ها را جواب دهیم. یک نکته را هم دقت کنید که مراقب باشید این اصول را با سزارین به دنیا نیاورید و اجازه دهید به طور طبیعی متولد شود، چون اگر با سزارین به دنیا آمد، هزار و یک بحثی که در فقه کاربرد ندارد، دوباره باید تبیین کنیم. اصولش که تأسیس شده، دیگر بقیه توضیحات من فقط برای تأسیس این عرصه تازه است و شروع بحث‌های بعدی. اگر شما بخواهید در مورد فقه اخلاق بنویسید ممکن است چندین طرح دیگر بیان کنید، طرح و دغدغه ذهنی من این بوده، و

قبول داشتم که ما نیاز به عرصه تازه‌ای داریم چون موجودی بسیار گسترده‌ای داریم که از آن استفاده نمی‌کنیم. حجم زیادی از روایات اخلاقی داریم که خیلی کمتر از روایات احکام نیست ولی از این‌ها آورده‌ای نداریم.

در مورد نوآوری‌های کتاب که آقای حبیبی فرمودند؛ احساس می‌کنم علت زیاد بودن این نوآوری‌ها این است که عرصه کاملاً جدید است و شما در این عرصه جدید، تکه تکه آجرهایی را هم که می‌آورید نوآوری به حساب می‌آید. من واقعاً این اعتقاد را دارم که این کتاب صرفاً یک گام است برای کاری که ده‌ها نفر باید عمر خود را صرف آن کنند تا بحث قابل‌ی از آن دریابید. من هم در قسمت‌های کوچکی از آن کار کردم، و این را نه از باب شکست نفسی بلکه از باب باور واقعی می‌گویم، حجم زیادی از آموزه‌های عمیقی در مجموعه دینی ما باقی مانده و کسی به آن دست نزده است.

فرمودند بحث‌ها بیشتر جنبه توصیفی دارد. خیلی خوشحال می‌شوم بخش‌هایی را که صرفاً توصیفی بیان کردم، مشخصاً به من نشان دهند، من هم می‌گویم قصدم بیان صرفاً توصیفی نبوده و سعی کردم در همه بخش‌ها استدلال ارائه کنم. البته این را دقت کنید که استدلال آوردن برای بعضی مطالب در این فضای علمی معنا ندارد. تأثیر اخلاق و ادبیات مسلمانان از ادبیات یونانی نیاز به استدلال دارد؟! به جایی ارجاع دادم که همه این را می‌دانند. یا مثلاً این که نوشته‌های مسکویه و دیگران از ادبیات اخلاقی ایرانی‌ها متأثر است، را همه می‌دانند. من سعی کردم در بخش‌هایی استدلال کنم (در حد بضاعت خودم) که احساس می‌کردم آن‌جا استدلال نشده و مطلب روشن نیست. به علاوه اگر قرار باشد کتاب از حدی حجیم‌تر شود، هم خوانده نمی‌شود و هم چاپ نمی‌شود، بنابراین سعی من این بوده که فقط در مواردی استدلال بیاورم. شک ندارم که اگر بخوادم کتاب را دوباره اصلاح کنم، کاستی‌های زیادی هست که باید رفع کنم. طبیعت کار تحقیقی همین است و مسلماً اعتبار این کتاب هم تا چند سال دیگر خواهد بود، بعد از آن نوشته‌های جدیدتر منتشر می‌شود که از این کارها بهتر خواهد بود.

در مورد این که گفتند تفقه را چه اشکالی داشت اگر نبود، این‌ها تا حدی سلیقه است و اتفاقاً من احساس می‌کنم در آن بخش‌ها خود آن عناصری که من به آن‌ها پرداختم خیلی مغفول بوده و خیلی به آن‌ها کم توجهی شده است، و این که چگونه از حیث آموزشی و تربیتی در یک فضای بسیط پیامبر کاملاً موفق بوده و توانسته کسانی را تربیت کند، که ما بعد از هزار تا جلسه و کلاس هم نمی‌توانیم.

آقای حبیبی: منظور من این بود که نسبتش با فقه اخلاق روشن شود و این که از این بحث چه نتیجه‌ای برای فقه اخلاق قرار است گرفته شود؟

آقای غنوی: اگر من توضیح دهم که پیامبر اکرم چگونه توانستند آن مهارت و توانایی استخراج و فهم معارف اخلاقی را به امثال ابوذر بدهند، چه تأثیری در تأسیس علم اخلاق دارد!

در مورد این که واقعاً موضوع فقه اخلاق چیست و تفقه در رابطه با چه مجموعه مسائلی قرار است انجام شود، دو نکته را عرض کنم. اولاً نظام مسائل پرسش‌ها است، پرسش‌ها را هم ما از بیرون می‌گیریم، بعد این پرسش‌ها را به صورت مخروطی می‌چینیم و به پرسش‌های کلیدی و اساسی می‌رسیم. من هم چند پاسخ از عرصه‌های مختلف آوردم چون احساس می‌کردم آن عرصه‌ها خیلی گسترده است ولی من آورده‌هایی در آن عرصه‌ها دارم که می‌تواند آن پایه‌ها را تا حدی متفاوت کند. در بعضی قسمت‌ها نتیجه قطعی نگرفتم، بعضی معتقدند فرد باید در مسأله‌ای به انتهای آن برسد و بعد منتشر کند و در اختیار مردم قرار دهد، اما من معتقدم این نگرش از نظر اخلاقی ادعای بزرگی است و این که چه اشکالی دارد اگر من مسأله‌ای را تا حدی بیشتر از شما متوجه شده باشم، فقط ابداع احتمال و وجود دو نظریه را بگویم، و این می‌تواند پیشرفت زیادی به دنبال داشته باشد. شما می‌توانید صاحب نظریه درست باشید ولی من ابتدا این پرسش را به ذهن شما برای تحقیق می‌رسانم.

پرسش حضار: این بحث شما تحت عنوان نکته‌های اصلی در مطالعات فقه اخلاقی، منظور من این بود که نظام مسائل جدیدی برای بحث جدیدی که ...

آقای غنوی: فکر می‌کنم شما در کلمه نظام مسائل، با من هم نظر نیستید. منظور من از نظام مسائل، نظام پرسش‌ها است نه نظام پاسخ‌ها. وقتی شما سؤالات را جمع کنید، بعد این سؤالات را تحلیل می‌کنید و می‌بینید به یک سری سؤالات پایین‌تر فرو کاهش پیدا می‌کند، و آن سؤالات هم به چند سؤال دیگر تقلیل پیدا می‌کند تا به چند سؤال پایه‌ای و اساسی می‌رسید. منظور من از نظام مسائل این است. و سعی کردم در بعضی قسمت‌ها آن سؤالات کلیدی و پایه‌ای را در حد بضاعت خودم جواب دهم، فقط در همین حد که این ماشین به حرکت در بیاید.

عرض می‌کردم موضوع بحث فقه اخلاق چیست، من این طور به داستان نگاه می‌کنم که شیوه‌ای دارم که آن شیوه را هم از سلف گرفتم به نام استنطاق الادله، البته در آن شیوه برای کار من تغییرات زیادی باید انجام شود، ولی اصل داستان من همان استنطاق الادله است و همچنان متکی‌ام که چیزی را به شارع می‌توانم نسبت دهم که ظاهر در کلام او باشد اما ممکن است طواف دور خانه خدا برای من ظهور در معنایی داشته باشد ولی در بحث اصالت و ظهور راجع به آن گفتگو نمی‌شود. پس اصل داستان آن است و مجموعه‌ای از آموزه‌ها هم دارم که این آموزه‌ها اصلاً اختصاص به حوزه توضیح مکانیسم تغییر اخلاقیات ندارد. بله، اخلاق مسلمانان یعنی گفتگو از مکانیسم تحول انسان به مثبت و

منفی، این یکی از بحث‌هایی است که در آموزه‌های اخلاقی ما آمده ولی اینجا در مورد سایر عرصه‌ها نیز گفتگو شده. یک مثال بزنم؛ نوشته‌ای داشتم در مورد این که حضرت حجت در عصر غیبت با جامعه ما چه می‌کند؟ دوستان هنوز این دعوا را با من دارند و بعضی از دوستان هم از من نپذیرفتند و معتقدند این بحث کلامی است ولی من می‌گویم این بحث اخلاقی است. چون اگر ما تعریف اخلاق را از غربی‌ها می‌گیریم که آن‌ها نام این را اخلاق توصیفی می‌گذارند، یعنی من توضیح می‌دهم چگونه حضرت حجت این جامعه را از حیث باورها و رفتارها از جایی که تحویل گرفتند به جای دیگری می‌رسانند، این اخلاق توصیفی است. یا مثلاً توضیح می‌دهم که ما در بیانات راجع به مهدویت احساس می‌کنیم طرحی پشت آن بوده که این آموزه‌ها را به شکلی به جامعه آموزش دهند که از یک سری آشوب‌ها، فتنه‌ها، ابهام‌ها و مشکلات بتوانند راحت عبور کنند. این از نظر من اخلاق توصیفی است یعنی از تحول در اخلاق توسط یکی از اولیای پروردگار توضیح می‌دهم. سعی من در آن قسمت این بوده که این عرصه‌ها را نشان بدهم. همه این‌ها عرصه‌های اخلاقی ما است در حالی که در واقع دیگران انقدر مطلب ندارند که بگویند، ما ادبیات خوب و مطالب گسترده از دوره‌های مربوط به حضرت رسول و ائمه اطهار داریم و می‌توانیم از آن‌ها استفاده کنیم. البته من خوشحال می‌شوم آقای حبیبی آن قسمت‌هایی را که گفتند بیشتر توصیفی است و استدلالی نیامده به من بگویند، ممکن است جایی از نظر من مسلم باشد و نیاز به استدلال نداشته باشد ولی مخاطب با من هم نظر نباشد.

پرسش حضار: وضعیت پژوهش فقه اخلاق در حوزه چگونه است؟

آقای غنوی: یک سری مراکز در این زمینه تأسیس شدند اما اولین اتفاق این بوده که قصه جدی شده است، هرچند تعریف‌ها با هم متفاوت است، مثلاً آقای اعرافی تعریفی از فقه تربیت و فقه اخلاق دارند که خیلی منفک از فقه قدیم نیست. ولی این که این فضا باز شده، خیلی خوب است، تعداد زیادی از افراد به این موضوع توجه پیدا کردند. و مهم‌تر از همه، آموزش‌هایی در این زمینه شروع شده است. پژوهش نیاز به پایه‌های آموزشی هم دارد، مؤسسات وقتی می‌توانند جدی به این موضوع بپردازند که به قدر کافی پژوهشگر در این زمینه داشته باشند. متأسفانه هنوز میوه این حوزه خیلی رسیده نشده است که انشاءالله در آینده این اتفاق رخ دهد. این فرآیند شروع شده و به نظرم در آینده اتفاق بزرگی رخ می‌دهد. در حال حاضر حوزه اخلاق خیلی پیش‌تر از حوزه کلام است.

کلیدواژه‌ها: تفقه، فقه اخلاقی، فقه احکام، اصول فقه، کلام، آموزه‌های اخلاقی